



شرطه الخمیس

در دوران خلافت امیر مؤمنان علیه السلام

احمد نبوی

«شرطه الخمیس» سپاهی ویژه از افراد تحت فرمان امیر مؤمنان علیه السلام بودند که برای اولین بار در اسلام، به هنگام حضور امام در عراق شکل گرفت. آنان به دلیل تعهد و جایگاه خود، همواره در خدمت امام بودند و در جنگ‌ها نیز نقش پیشقراولان لشکر را داشتند. در این نوشتار به تاریخچه، جایگاه و ویژگی‌های این سپاه خواهیم پرداخت.

مفهوم شرطه الخمیس

«خمیس» به معنای لشکر و سپاه است؛ از این جهت که در آن عصر، هر لشکر، به پنج بخش تقسیم می‌شد: مقدمه، ساقه، میمنه، میسره و قلب.^۱ «مقدمه» پیش‌تاز سپاه؛ «میسره» جناح چپ؛ «میمنه» جناح راست؛ «قلب» مرکز فرماندهی و «ساقه» به معنای دنباله و عقبه سپاه است. درباره «شرطه» دو معنا وجود دارد:

۱. از ماده «شرط»، به معنای علامت و نشان است^۲ و به گروهی از پیشاهنگان سپاه و لشکر که در رزم حاضر باشند، «شرطه» می‌گویند^۳ و در مقام نسبت دادن، به آنان «شرطی» می‌گویند. گویا شرطه همان «مقدمه» لشکر است که چون دارای علامات و نشانه‌هایی بودند، به این نام خوانده شده و با آن علامت‌ها شناخته می‌شدند.^۴ بنابراین شرطه الخمیس نقش پیشقراولی را ایفا می‌کردند و اولین گروهی بودند که وارد جنگ می‌شدند.

۲. شرطه از «شرط» (به سکون راء) به معنای التزام به کاری است.^۵ با توجه به این معنا می‌توان شرطه الخمیس را گروه و نیروی ویژه‌ای دانست که به دلیل پیمان و عهد در جان برکف بودن، عهده‌دار مأموریت‌های ویژه بوده‌اند. این معنا در روایت نیز بیان شده است: گروهی که با امام شرط بهشت می‌کنند.^۶

همچنین از اصغ بن نباته پرسیدند: چرا «شرطه الخمیس» نام گرفتید؟ پاسخ داد: «ضمننا له الذبح و ضمن لنا الفتح»؛ ما کشتن دشمن را ضمانت می‌کردیم و امیرالمؤمنین پیروزی و بهشت را برای ما ضمانت می‌کرد.^۷

گویا شرطه همان «مقدمه» لشکر است که چون دارای علامات و نشانه‌هایی بودند، به این نام خوانده شده و با آن علامت‌ها شناخته می‌شدند. بنابراین شرطه الخمیس نقش پیشقراولی را ایفا می‌کردند و اولین گروهی بودند که وارد جنگ می‌شدند.

شرطه الخمیس نخستین بار در جنگ جمل به دست امیر مؤمنان علیه السلام در عراق تشکیل شد. پس از این پیکار، گروهی از آنان پس از سخنرانی امام علیه السلام در مسجد جامع بصره گرد آن حضرت را گرفتند.



با توجه به معانی گفته شده، می توان شرطه الخمیس را «نیروی ویژه» ای دانست که به دلیل تعهد و جایگاه خود، همواره در خدمت امام بودند و در جنگ‌ها نیز نقش «مقدمه الجیش» یا پیشقراولان لشکر را داشتند.^۸

چگونگی شکل گیری

شرطه الخمیس نخستین بار در جنگ جمل به دست امیر مؤمنان علیه السلام در عراق تشکیل شد.^۹ پس از این پیکار، گروهی از آنان پس از سخنرانی امام علیه السلام در مسجد جامع بصره گرد آن حضرت را گرفتند.^{۱۰}

به گزارش کشی، بشر بن عمرو همدانی چنین روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام در میان یاران حاضر شد و فرمود: «اکتبوا فی هذه الشرطه»؛ در این گروه نام بنویسید.^{۱۱} امام حضور در شرطه الخمیس را ارزش معرفی می فرمودند؛ به گونه ای که برخی از یارانشان را به حضور در آن بشارت دادند. امیر مؤمنان علیه السلام در روز جنگ جمل به عبدالله بن یحیی حضر می فرمود: «أُبَشِّرُ يَا ابْنَ يَحْيَى فَاَنْتَ وَ أَبُوكَ مِنْ شُرْطَةِ الْخَمِيسِ حَقًّا، لَقَدْ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاسْمِكَ وَ اسْمِ أَبِيكَ فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَ اللَّهُ سَمَّاكُمْ شُرْطَةَ الْخَمِيسِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ»^{۱۲} ای پسر یحیی! بشارت باد که تو و پدرت از شرطه الخمیس هستید. پیامبر خدا از عضویت تو و پدرت در شرطه الخمیس خبرم داد. خداوند شما را به زبان پیامبرش، شرطه الخمیس نامید.

امیر مؤمنان پیوسته از نام و جایگاه شرطه الخمیس یاد می فرمود و حتی در گرماگرم جنگ صفین نیز فرمود: «یا شرطه الموت صبرا، لا يهولنكم دين ابن حرب، فان الحق قد ظهر»؛ ای سپاه مرگ! پایداری کنید و از دین پسر حرب نهراسید که حق قطعا پیروز است.^{۱۳}

درنگی در آمار

در متون تاریخی، آمار نیروی های شرطه الخمیس یکسان ارائه نشده و در تعداد آن اختلاف وجود دارد.

کشی از ۵ یا ۶ هزار نفر یاد می کند؛^{۱۴}

شیخ مفید^{۱۵} و برقی^{۱۶} به ۶ هزار نفر اشاره می‌کند؛^{۱۷}
مزی و ابن عساکر رقم ۱۲۰۰۰ را ضبط کرده‌اند؛^{۱۸}
طبری مدعی است آمار آنان ۴۰ هزار نفر بوده است.^{۱۹}

این آمار که تماماً ناظر به فراوانی نیروهای شرطه الخمیس است، با تنهایی و غربت ماه‌های پایانی حیات امیر مؤمنان علیه السلام همخوانی ندارد؛ زیرا تاریخ اذعان دارد که امام پس از نبرد صفین، از بی‌وفایی و شانه خالی کردن سربازانش در کوفه گلایه داشت و آنان را «مرد نمایان نامرد!» و «کودک صفتان بی‌خرد» توصیف کرد و دردمندانه آرزو می‌کرد که ای کاش با آنان آشنا نمی‌شد چرا که با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر حضرت را تباه ساختند.^{۲۰}

اگر آمار ارائه شده از کشی و مفید را بپذیریم و به تعداد ۵ یا ۶ هزار نفر تکیه کنیم، این آمار را باید ناظر به آغاز شکل‌گیری آن، در مقطع زمانی پیکار جمل تحلیل کرد. بدیهی است صرف نظر از احتمال ریزش برخی از سست ایمانان از صف نیروهای ویژه، نباید این نکته را از نظر دور داشت که بسیاری از نیروهای شرطه الخمیس به دلیل پیشقراولی به شهادت رسیده، یا مجروح شدند. آمار ارائه شده از شهدای صفین مؤید این مدعا است.

به گزارش ابن اعثم، در سپاه ۹۰ هزاری امام، ۸۰۰ مرد از انصار، ۹۰۰ مرد از صحابه حاضر در بیعت رضوان و ۸۰ مرد صحابه بدری حاضر بودند.^{۲۱} پیکار صفین هفت ماه پس از پایان پیکار جمل و در آغاز صفر سال ۳۷ هجری روی داد. به گزارش مسعودی (متوفی ۳۴۵ق)،^{۲۲} مقدسی (متوفی ۵۰۷ق)^{۲۳} و ابن جوزی (متوفی ۵۹۷ق)^{۲۴} در این جنگ ۷۰ هزار نفر کشته شدند و در این میان، آمار شهدای سپاه امیر مؤمنان علیه السلام ۲۵ هزار نفر بود که ۲۵ نفر از آنان صحابه بدری بودند.^{۲۵} ذهبی ۶۵ نفر از شهدای صف نیروهای امام علی علیه السلام را از صحابه‌ای می‌داند که در بیعت رضوان حضور داشتند.^{۲۶}

از این رو طبیعی است که پس از نبرد صفین، بیشتر نیروهای شرطه الخمیس به شهادت رسیده باشند^{۲۷} و نقل ابن سعد در طبقات درباره آمار ۱۲ هزار نفری سپاه امام حسن علیه السلام و نامیدن آنان به عنوان شرطه الخمیس روا نیست.^{۲۸}



ویژگی‌ها

شرطه الخمیس از نیروهای نخبه، بایمان، سخت کوش و گوش به فرمان تشکیل شده بود که در دوران سخت حضور امام در عراق، در خدمت ایشان قرار داشتند. حضور چهره‌های برجسته اسلام در این لشکر، گواه شوکت و عظمت آن است. اعضای این سپاه، به دلیل داشتن ویژگی‌های برجسته، از امتیاز خاصی نسبت به سایر نیروها برخوردار بودند. اصبع بن نباته در پاسخ به پرسشی درباره جایگاه امام نزد شرطه الخمیس، چنین گفته است:

«أَنَّ سَيُوفَنَا كَانَتْ عَلَى عَوَاتِقِنَا فَمَنْ أَوْمَى إِلَيْهِ ضَرْبْنَا بِهَا، وَ كَانَ يَقُولُ لَنَا تَشَرَّطُوا فَوَاللَّهِ مَا اشْتَرَاطُكُمْ لِدَهَبٍ وَلَا لِفِضَّةٍ وَمَا اشْتَرَاطُكُمْ إِلَّا لِلْمَوْتِ»^{۲۹} ما شمشیرهای مان بر شانه‌های مان بود؛ حضرت به هر کس اشاره می‌کرد؛ او را از پا درمی‌آوردیم. او به ما می‌فرمود: قسم به خدای من که با شما به طلا و نقره شرط نمی‌کنم، بلکه پیمان ما با شما مرگ و شهادت است.

برقی از علی بن حکم، این سخن را در ادامه فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود چنین فرمود: «تَشَرَّطُوا، فَإِنِّي لَسْتُ أَشَارُطُكُمْ إِلَّا عَلَى الْجَنَّةِ»؛ پیمان ببندید؛ همانا من با شما جز برای بهشت پیمان نمی‌بندم»^{۳۰}.

مأموریت‌ها

این ویژگی‌های خاص، زمینه‌ساز عهده‌داری مأموریت‌های مهم دیگری غیر از نبرد در میدان جنگ نیز بود. شکل‌گیری این نیروی ویژه، با هدف انجام مأموریت‌های خاص، برپایی امنیت دارالخلافه، مقابله با ناامنی‌های مناطق مختلف و حضور بهنگام در حوادث بود؛ از این رو امام این گروه را از باایمان‌ترین و برترین یاران خود سامان داد.^{۳۱}

مهم‌ترین مأموریت‌های شرطه الخمیس از این قرار بود:

۱. امنیت کوفه. این گزارش ابواسحاق ثقفی کوفی (متوفی ۲۸۳ق) می‌تواند گواه این امر باشد:

امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که از صفین بازگشتند، مالک اشتر را به محل حکومت خود در جزیره فرستادند و به قیس بن سعد فرمودند: شما در کوفه باشید و اداره شرطه الخمیس را به دست بگیرید، تا حکمیت پایان گیرد و بعد به سوی آذربایجان بروید.^{۳۲}



۲. با شدت یافتن حملات و غارت‌های کارگزاران معاویه به قلمرو حکومت، امام برای دفع هجوم وحشیانه و دستبردهای آنان، بارها شرطه‌الخمیس را برای مقابله با آنان اعزام کرد. یحیی بن صالح گوید: یاران من می‌گفتند: علی علیه السلام هنگامی که شامیان بر نواحی عراق تاختند، شرطه‌الخمیس را برای جلوگیری از آنها فرستاد، و قیس بن سعد را به تعقیب آنها روانه کرد و او تا واسط راه شام آنها را تعقیب نمود.^{۳۳}

◆
شرطه‌الخمیس از نیروهای
نخبه، باایمان، سخت‌کوش و
گوش به فرمان تشکیل شده
بود که در دوران سخت حضور
امام در عراق، در خدمت
ایشان قرار داشتند. حضور
چهره‌های برجسته اسلام
در این لشکر، گواه شوکت
و عظمت آن است. اعضای
این سپاه، به دلیل داشتن
ویژگی‌های برجسته، از امتیاز
خاصی نسبت به سایر نیروها
برخودار بودند.

۳. شرطه‌الخمیس در برخی از مأموریت‌های ویژه، مانند جلب مجرم،^{۳۴} کمک در کشف جرم و امور قضایی نیز حضور جدی داشتند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزی علی علیه السلام وارد مسجد شد و دید جوانی در حال گریستن است. حضرت علت را جویا شد؛ جوان گفت: یا علی! شریح قاضی حکمی کرده که من نمی‌دانم باید چه کنم! پدر من، با جمعی از دوستان به سفر رفت و همه سالم بازگشتند جز پدر من که بازنگشت. من از آنان سراغ پدرم را گرفتم و ایشان پاسخ دادند که در راه فوت کرده. از اموالش پرسیدم، گفتند: چیزی به جای نگذاشته است. آنها را نزد شریح بردم. همگی نزد شریح قسم خوردند که حرف‌های‌شان درست است؛ ولی من می‌دانم پدرم اموال زیادی را همراه خود به سفر برد.

◆
با شدت یافتن حملات و
غارت‌های کارگزاران معاویه
به قلمرو حکومت، امام
برای دفع هجوم وحشیانه
و دستبردهای آنان، بارها
شرطه‌الخمیس را برای مقابله
با آنان اعزام کرد.

حضرت فرمود تا دوباره همه نزد شریح قاضی بروند. پس همه را نزد شریح بردند. حضرت فرمود: چگونه میان اینان حکم کردی؟ شریح همه ماجرا را بیان کرد و گفت: این جوان شاهی بر ادعایش (مال و ثروت پدر) نداشت و



همسفران نیز همه قسم یاد کردند که او مالی از خود باقی نگذاشته است. حضرت فرمود: هیئات! در چنین مسئله‌ای این گونه حکم می‌کنی؟! شریح گفت: یا امیر المؤمنین! چگونه باید حکم کنم؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای شریح! به خدا سوگند در میان آنان به گونه‌ای حکم کنم که هیچ کس قبل از من این گونه حکم نکرده است، مگر داود پیامبر علیه السلام. آن گاه به غلام خود فرمود: «يَا قَنْبِرُ ادْعُ لِي شُرْطَةَ الْخَمِيسِ، فَدَعَاهُمْ فَوَكَّلَ بِهِمْ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رَجُلًا مِنَ الشُّرْطَةِ»؛ ای قنبر! شرطة الخميس را برای حضور نزد من خبر کن و هر یک از همسفران را به یکی از آنان بسپار.

قنبر چنین کرد. حضرت به تمام آنها فرمود: آیا فکر می‌کنید من نمی‌دانم با پدر این جوان چه کرده‌اید؟ سپس فرمود، آنها را از یکدیگر جدا کنند و چشمانشان را ببندند و هر یک را به ستونی از ستون‌های مسجد ببندند. آن گاه امام علیه السلام کاتب خود عبید الله بن ابی رافع را طلبید و فرمود: قلم و دوات را بیاور و خود بر مسند قضاوت قرار گرفت و مردم اطراف آن حضرت جمع شدند. حضرت فرمود: هر گاه من تکبیر گفتم، شما نیز بگویید.

آن گاه یکی از همسفران را نزد خود خواند و چشمانش را باز کرد؛ سپس به کاتب فرمود: هر چه اقرار می‌کنی، بنویس. امام علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: چه روزی با پدر این جوان از منزل خارج شدید؟ چه ماهی بود؟ چه ساعتی بود؟ در کجا پدر این جوان بیمار شد؟ چه بیماری داشت؟ چند روز بیماری اش طول کشید؟ چه روزی در گذشت؟ چه کسی او را غسل داد؟ و ... مرد همه سؤال‌ها را پاسخ داد. پس حضرت تکبیر گفت و مردم حاضر در مسجد، همگی تکبیر گفتند.

از صدای تکبیر، همسفران دیگر به شک افتادند که مرد اول همه چیز را آشکار کرده است. آن گاه حضرت فرمود: چشمانش را ببندید و به جای اولش ببرید و مرد دوم را بیاورید. پس چشمان مرد دوم را باز کردند و در مقابل امام علیه السلام نشاندهند. امام فرمود: تو گمان می‌کنی که من حقیقت را نمی‌دانم؟ مرد دوم گفت: یا امیر المؤمنین! من فقط یکی از این جماعت بودم و دوست نداشتم او را بکشند. آن گاه به تمام ماجرا اقرار کرد. تا این که همه همسفران نیز یکی یکی اقرار کردند؛ به همان صورتی که مرد دوم اقرار به گناه کرد.

در پایان این محاکمه، حضرت فرمودند تا اموال آن مرد را پس بدهند و خون‌بهای مقتول نیز از آنان گرفته شد. پس از این ماجرا، امیر المؤمنین علیه السلام درباره نوع قضاوت حضرت داود علیه السلام مطالبی مفصل به شریح فرمود.^{۳۵}

نظارت بر عملکرد

حساسیت جایگاه شرطه الخمیس ضرورت سلامت و عدم تخطی از چارچوب مشخصی را نیز می‌طلبد. گزارش ذیل، نشان از نظارت دقیق، تصمیم بجا و مجازات بی‌ملاحظه یک اعضای شرطه الخمیس دارد.

امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام افرادی از شرطه را فرستاد تا لیبید بن عطارد تمیمی^{۳۶} را نزد آن جناب بیاورند. آنان در راه بازگشت، از منزل یکی از افراد بنی‌اسد گذشتند که نعیم بن دجاجه^{۳۷} هم در آنجا حضور داشت. نعیم برخاست و لیبید را از دست فرستادگان علی علیه السلام گرفت. آنها نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: ما لیبید را می‌آوردیم، ولی نعیم او را از ما گرفت و رهانید. علی علیه السلام فرمان داد تا نعیم را که از افراد شرطه الخمیس بود، احضار کرده و او را به دلیل سرپیچی مجازات کنند. نعیم گفت: «یا امیر المؤمنین انّ المقام معک لذّ و انّ فراقک لکفر»؛^{۳۸} ای امیر مؤمنان! با تو زیستن موجب خاری می‌شود و جدا شدن از تو کفر است. علی علیه السلام فرمود: واقعا چنین است؟! گفت: آری. علی علیه السلام فرمود تا آزادش کنند.^{۳۹}

شیخ کلینی بدنبال این روایت، ماجرای نقل می‌کند که امام پس از مجازات نعیم و شنیدن این سخن از وی، چنین فرمود: تو را بخشیدم؛ همانا خداوند می‌فرماید: «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»؛^{۴۰} یعنی بدی را به بهترین راه و روش دفع کن. اما سخن تو که «با تو زیستن، سبب خواری است» یک بدی است که تو آن را کسب کرده‌ای، ولیکن این سخن تو «جدا شدن از شما کفر است» یک نیکی است که به دست آورده‌ای؛ این خوبی به جای آن بدی.^{۴۱}

چهره‌های شاخص

در متون رجالی و تاریخی، از برخی چهره‌ها یاد شده است که جزو نیروها و فرماندهان شرطه الخمیس بودند. به دلیل اهمیت این موضوع، از این افراد در قالب دو گروه یاد می‌شود:

الف) اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

این افراد، پیشتر، از همراهان پیامبر بودند و در زمان امام علی علیه السلام جزو شرطه الخمیس شدند. احمد بن ابی عبد الله برقی (متوفی ۲۸۰ق) از صحابه زیر یاد می‌کند:

سلمان؛ مقداد بن الاسود معروف به مقداد بن عمرو بن ثعلبه؛ ابوذر غفاری؛ عمار یاسر؛ ابو سنان؛ ابو عمره (عامر بن مالک بن النجار انصاری)؛ جابر بن عبد الله انصاری؛ سهل بن حنیف؛ عثمان بن حنیف.^{۴۲}

شیخ مفید نیز با دو تفاوت به اسامی فوق اشاره می‌کند: او به جای ابو عمره از «ابو عمرو» و به جای ابوسنان از «ابوساسان» یاد می‌کند.^{۴۳} درباره اسامی بالا چند نکته لازم به یادآوری است: این نام‌ها متعلق به اصحاب پیامبر ﷺ است که در زمره یاران امام جای داشتند. ابوذر (متوفی ۳۲ هجری)^{۴۴}، مقداد (متوفی ۳۳ هجری)^{۴۵} و سلمان فارسی (آخر ۳۶ هجری)^{۴۶} از یاران خاص امیرمؤمنان علیه السلام به شمار می‌روند که در دوره شکل‌گیری شرطة الخمیس حضور نداشتند، مگر آن‌که همگان در زمره کسانی‌اند که با امیرمؤمنان علیه السلام هم‌پیمان شدند؛ پیمانی که بر محور پیروی از امام و عطای بهشت شکل گرفت: «تشرطوا، فإننا أشرطکم علی الجنة و لست أشرطکم علی ذهب و لا فضة، إن نبینا ﷺ فیما مضی قال لأصحابه: تشرطوا، فإنی لست أشرطکم إلا علی الجنة». گویا شرطة الخمیس که در دوره خلافت امام توسعه یافته، همان یاران نخست و هم‌پیمان با امام همچون سلمان، مقداد و ابوذر باشند.

درباره نام مورد اختلاف برقی و مفید باید یادآوری کنیم:

۱. درباره نام واقعی ابو عمره انصاری اختلاف است؛ گویا نامش عامر بن مالک بن النجار انصاری است،^{۴۷} اما کنیه مشهورش همان ابو عمره (نه ابو عمر) می‌باشد. وی را از صحابه بدر می‌دانند که در صفین به شهادت رسید.^{۴۸}

۲. درباره ابوسنان یا ابوساسان باید دانست:

اولا در نگاه امین عاملی، در نسخ حدیثی و رجالی، درباره نام او اختلاف است. گاه از این فرد «ابوسنان» و گاه «ابوساسان» یاد می‌شود^{۴۹} و گویا این دو یکی است و در این مورد به دلیل شباهت لفظ این دو اسم، تصحیف صورت گرفته است.^{۵۰}

ثانیا درباره این شخص اطلاعی در دست نیست و افراد مختلفی به این نام معروف هستند که بی‌ارتباط با امیرمؤمنان علیه السلام می‌باشند. البته نصر بن مزاحم از فردی به نام ابوسنان اُسلمی یاد کرده که گزارشی از عمار نقل می‌کند.^{۵۱} در این کتاب اثر دیگری از وی نیست که این گمنامی، توجه به ابوساسان را تقویت می‌کند.

◆ قیس به عنوان یار باوفای امیر مؤمنان علیه السلام و فرمانده شریطه الخمیس به شمار می‌رفت. او سالاری سپاه امام تا زمان شهادت ایشان را بر عهده داشت. یریم بن سعد گزارش می‌کند که قیس بن سعد را در حالی که فرمانده شریطه الخمیس بود دیدم که کنار دجله آمد و وضو گرفت و سپس پیش رفت و با مردم نماز گزارد.

◆ اصبغ به عنوان یکی از فرماندهان صفین، در محضر علی علیه السلام این سخن را بیان کرد: ای امیر مؤمنان! تو مرا به شریطه الخمیس گماشته‌ای و اعتمادی به من کردی که به دیگران نکرده‌ای؛ من امروز از پایداری و پیروزی آفرینی خودداری نمی‌کنم؛ اما درباره شامیان (باید بگویم) که آنها از ما شکست خورده‌اند (و سرداران نامدارشان هلاک شده‌اند) در حالی که در میان ما هنوز دلاورانی باقی مانده‌اند؛ اجرای فرمانت را از ما بخواه و اجازه ده تا ما پیش روی کنیم. علی علیه السلام به او فرمود: «به نام خدا پیش روی کن.»

ثالثا ابوساسان، کنیه «حُضَيْن بن المُنْدَر شیبانی رقاشی» است. او معروف به ابوساسان یا ابالیقظان است و بزرگ قبیله ربیعیه بود. ذهبی او را از شریطه الخمیس می‌داند.^{۵۲} او از امرا^{۵۳} و پرچمداران سپاه امام در صفین بود^{۵۴} و پرچم قبیله ربیعیه به دست او قرار داشت.^{۵۵} در «معجم رجال الحدیث» ضمن اشاره به حضور ابوساسان در شریطه، از صحابی بودن او گزارش داده شده است.^{۵۶}

به جز افراد یاد شده، از قیس بن سعد انصاری نیز باید یاد کرد. او از اصحاب بنام پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^{۵۷} قیس به عنوان یار باوفای امیر مؤمنان علیه السلام و فرمانده شریطه الخمیس به شمار می‌رفت.^{۵۸} او سالاری سپاه امام تا زمان شهادت ایشان را بر عهده داشت.^{۵۹} یریم بن سعد گزارش می‌کند که قیس بن سعد را در حالی که فرمانده شریطه الخمیس بود دیدم که کنار دجله آمد و وضو گرفت و سپس پیش رفت و با مردم نماز گزارد.^{۶۰} قیس در آغاز خلافت امام مجتبی علیه السلام فرماندهی سپاه را عهده‌دار بود. البته ادعای نویسنده طبقات که این لشکر ۱۲ هزار نفری را شریطه الخمیس نامیده، نمی‌توان پذیرفت.^{۶۱}

(ب) صحابه امیر مؤمنان علیه السلام

- ابوالرضی عبدالله بن یحیی حضرمی؛^{۶۲}
- یحیی حضرمی؛^{۶۳}
- عبیده السلمانی المرادی؛^{۶۴} او از کار گزاران امیر مؤمنان علیه السلام بود.^{۶۵} عبیده را فقیه و مفتی ای نامیده‌اند که در مکتب امام رشد یافته بود. برخی معتقدند که در قضاوت هم سنگ شریح قاضی بود؛^{۶۶} به گونه‌ای که هر گاه مسئله‌ای بر شریح دشوار می‌شد، به عبیده ارجاع می‌داد. عبیده در نهروان در صف یاران امام جای داشت.^{۶۷}



- حبيب بن مظاهر أسدی؛^{۶۸}

- عبدالله بن أسيد كندی؛^{۶۹}

- ابویحیی حکیم بن سعید حنفی؛^{۷۰}

- سلیم بن قیس هلالی؛^{۷۱}

- اصیغ بن نباته تمیمی مجاشعی؛^{۷۲} او از یاران خاص و مورد اعتماد امیر مؤمنان علیه السلام بود که پس از ضربت خوردن امام، توفیق عیادت از حضرت را یافت.^{۷۳} بنا بر نقل نصر بن مزاحم، اصیغ به عنوان یکی از فرماندهان صفین، در محضر علی علیه السلام این سخن را بیان کرد: ای امیر مؤمنان! تو مرا به شرطه الخمیس گماشته‌ای و اعتمادی به من کردی که به دیگران نکرده‌ای؛ من امروز از پایداری و پیروزی آفرینی خودداری نمی‌کنم؛ اما درباره شامیان (باید بگویم) که آنها از ما شکست خورده‌اند (و سرداران نامدارشان هلاک شده‌اند) در حالی که در میان ما هنوز دلاورانی باقی مانده‌اند؛ اجرای فرمانت را از ما بخواه و اجازه ده تا ما پیش روی کنیم. علی علیه السلام به او فرمود: «به نام خدا پیشروی کن».^{۷۴} اصیغ بن نباته از أصحاب امام حسن علیه السلام نیز به شمار می‌آمد.^{۷۵}

- عباد بن نسیب؛ بخاری او را که معروف به ابوالوضی العبسی (القیسی)^{۷۶} است، از اعضای شرطه الخمیس می‌شمارد.^{۷۷}

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن اثیر، النهایه، ج ۲، ص ۷۹.
۲. «الشرط بفتح الحاء». طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۵۷.
۳. «الشُّرْطَةُ أَوْلُ طَائِفَةِ مِنَ الْجَيْشِ تَشْهَدُ الْوَقْعَةَ». النهایه، ج ۲، ص ۴۶۰.
۴. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۴۵۰.
۵. «الشَّرْطُ معروف، و كذلك الشَّرِيطَةُ، و الجمع شُرُوط و شَرَائِطُ. و الشَّرْطُ إلِزامُ الشَّيْءِ و التِّزَامُ فِي الْبَيْعِ و نحوه، و الجمع شُرُوط». ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۳۳۰.
۶. رجال الکنتی، ص ۶.
۷. همان، ص ۵.
۸. امروزه در ساختار بسیاری از ارتش‌های کشورهای عربی، گروهی به نام «الشرطة العسكرية» وجود دارد که امور امنیتی ارتش را عهده‌دار است.
۹. «و شرطه الخمیس الذی ابتدعه من العرب». تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۵۹؛ «فالنص یوضح أن علیاً هو أول من ابتدأ هذا و أنهم فرقة خاصة من العرب». ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۲۱ (پاورقی).

۱۰. شیخ مفید، الجمل، ص ۲۱۸.

۱۱. «بَشْرُ بْنُ عَمْرِو بْنِ هَمْدَانَ قَالَ مَرَّ بِنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اكْتَبُوا فِي هَذِهِ الشَّرْطَةِ فَوَاللَّهِ لَا غَيْرَ بَعْدَهُمْ إِلَّا شَرْطَةُ النَّارِ إِلَّا مَنْ عَمِلَ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ». رجال کشی، ص ۵.

۱۲. رجال الکشی، ص ۶.

۱۳. ابن مزاحم، وقعه صفین، ص ۳۸۵.

۱۴. رجال الکشی، ص ۶.

۱۵. مفید، الاختصاص، ص ۲.

۱۶. رجال البرقی، ص ۳.

۱۷. الاختصاص، ص ۲.

۱۸. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۳؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۴۴.

۱۹. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۹.

۲۰. امام وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هجری را شنید؛ در برابر سستی و نافرمانی مردم چنین فرمود: «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رَجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رِبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكَمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّبْتُ نَدْمًا وَ أَعْقَبْتُ سَدَمًا فَأَتَلَكُمْ اللَّهُ لَقْدَ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ سَحَحْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نَعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِضْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ»؛ ای مردنمایان نامرد! ای کودکان صفتان بی خرد که عقل های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم! شناسایی شما - سوگند به خدا - که جز پشیمانی حاصلی نداشت و اندوهی غم بار سر انجام آن شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون و سینه ام از خشم شما مالا مال است! کاسه های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و ذلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید. نهج البلاغه، خطبه (۲۷).

۲۱. ابن اعثم، الفتوح، ص ۵۰۰.

۲۲. مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۲۵۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲۳. مقدسی، البدأ و التاريخ، ج ۵، ص ۲۰۷.

۲۴. ابن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۱۲۰.

۲۵. «و قتل بها من الصحابة ممن كان مع علي خمسة و عشرون رجلاً منهم عمار بن ياسر». مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲۶. «شهدنا مع علي ثمانمائة ممن بايع بيعة الرضوان، قتل منهم ثلاثة وستون رجلاً منهم عمار». ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۴۵.

۲۷. از ایسن منظر، روایت ابو خالد کابلی قابل تحلیل است. او از امام باقر عليه السلام چنین روایت می کند: «كان علي بن أبي طالب عليه السلام عندكم بالعراق يقاتل عدوه و معه أصحابه و ما كان فيهم خمسون رجلاً يعرفونه حق معرفته، و حق معرفه إمامته». رجال الکشی، ص ۶.

۲۸. الطبقات الكبرى، خامسة، ۱، ص ۳۲۱.

۲۹. رجال الکشی، ص ۶.

۳۰. رجال البرقی، ص ۴.



۳۱. قرشی، موسوعه علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۳۲.
۳۲. تقفی، الغارات، ج ۱، ص ۲۵۷.
۳۳. الغارات، ج ۲، ص ۴۸۹.
۳۴. ر.ک: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۶۸؛ به ماجرای دستگیری لیبید بن عطارد مراجعه شود.
۳۵. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۱.
۳۶. به گفته ابن عساکر: لیبید بن عطارد یکی از اشراف کوفه به شمار می‌رفت: «من وجوه أهل الكوفة و أشرافهم». تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۰، ص ۲۹۲). در روایت ذکر شده در کافی «بشر عطاردی» ضبط شده است. کافی، ج ۷، ص ۲۶۸.
۳۷. نعیم بن دجاجه اسدی از یاران امام و عضو شستره بود. درباره شرح حال او ر.ک: رجال الشیخ الطوسی، ص ۸۴؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۸۰؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵، ص ۵۱؛ خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۹۰.
۳۸. شیخ صدوق این عبارت این گونه آورده است: «وَاللَّهِ إِنَّ صُحْبَتَكَ لَدَلٌّ وَإِنَّ خِلَافَكَ لَكُفْرٌ». الامالی، ص ۳۶۴.
۳۹. الثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۲۱. با کمی تفاوت ر.ک: رجال الکشی، ص ۹۰؛ صدوق، الامالی، ص ۳۶۴؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۱۱۴؛ طوسی، التهذیب، ج ۱۰، ص ۸۷.
۴۰. فصلت، آیه ۳۴.
۴۱. الکافی ج ۷ ص ۲۶۹.
۴۲. رجال البرقی، ص ۴.
۴۳. الاختصاص ص ۳.
۴۴. ابن اثیر، أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۵۸.
۴۵. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۴۸۱.
۴۶. «توفی بالمدائن فی خلافة عثمان بن عفان». الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۹۵.
۴۷. أسد الغابة، ج ۵، ص ۲۳۱؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۲۱.
۴۸. همان.
۴۹. سید محسن امین عاملی، أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۶۰؛ «عن الباقر علیه السلام انقلب الناس الا ثلاثة نفر: سلمان و أبوذر و المقداد، قلت فعمار: قال حاص حیصة ثم رجع، ثم أناب الناس، بعد فکان أول من أناب أبو سنان الأنصاری (و فی نسخة أباسان الأنصاری)». همان، ص ۳۵۳.
۵۰. «و لاریب أنه صحف أحدهما بالآخر». أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۵۳.
۵۱. وقعة صفین، ص ۲۲۵.
۵۲. «کان صاحب شرطة علی». تاریخ الإسلام، ج ۶، ص ۵۲۰.
۵۳. المعرفه و التاریخ، ج ۳، ص ۳۱۵.
۵۴. سمعت حضین بن المنذر یقول: أعطانی علی رایة ثم قال: «سرّ علی اسم الله، یا حضین و اعلم أنه لا یخفق علی رأسک رایة أبدا مثلها إنها رایة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم». وقعة صفین، ص ۳۰۱.

۵۵. وقعة صفين، ص ۳۳۱.

۵۶. «و من شرطة خميسه أباسنان، و وصفه بالأنصاري، عند عدة من أصحاب رسول الله». معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۳۵.

۵۷. «كان قيس بن سعد بن عباد بن عبد الله بن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مكان صاحب الشرطة من الأمير، وأعطاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الراية يوم فتح مكة... ثم صحب قيس بن سعد علي بن أبي طالب رضي الله عنه». الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۲۹۰.

۵۸. رجال كشي، ص ۱۱۰، ح ۱۷۷.

۵۹. تاريخ طبري، ج ۵، ص ۱۵۹.

۶۰. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۲۲.

۶۱. «فسار الحسن إلى أهل الشام، وجعل على مقدمته قيس بن سعد بن عباد بن عبد الله بن النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وكانوا يسمون شرطة الخميس». الطبقات الكبرى، خامسة ۱، ص ۳۲۱.

۶۲. رجال البرقي، ص ۳؛ الاختصاص، ص ۴.

۶۳. رجال البرقي، ص ۳.

۶۴. الاختصاص، ص ۴.

۶۵. «عبدة السلماني المرادي؛ و ولي علي بن أبي طالب عبدة السلماني من مراد الفرات». أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۷۷.

۶۶. «عبدة السلماني المرادي الكوفي الفقيه المفتي، أسلم في حياة النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وتفقه بعلي و ابن مسعود، قال الشعبي كان يوازي شريحا في القضاء. ابن العماد حنبلي، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴.

۶۷. «حضر مع علي رضي الله عنه وقعة [الخوارج] بالنهروان، و كان يوازي شريحا في القضاء، فإذا أشكل على شريح شيء دلهم عليه». ابن جوزي، المنتظم، ج ۶، ص ۱۲۳.

۶۸. معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۲۰۲.

۶۹. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۰۸.

۷۰. رجال البرقي، ص ۴؛ الاختصاص، ص ۲؛ بحار الأنوار ج ۳۴، ص ۲۷۲ و ر.ك: خطيب بغدادي، تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۲۶۸.

۷۱. رجال البرقي، ص ۴؛ الاختصاص، ص ۲؛ ر.ك: حلي، خلاصة الأقوال (رجال العلامة)، ص ۸۳.

۷۲. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۲۵؛ الاختصاص، ص ۶۵.

۷۳. الأمالي للطوسي، ص ۱۲۳، ح ۱۹۱.

۷۴. وقعة صفين، ص ۴۰۶.

۷۵. رجال الطوسي، ص ۹۳، الرقم ۹۱۹.

۷۶. اربلي از اين شخصي با نام «ابوالوضي القيسي» ياد کرده است. اربلي، كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۲۶۸. همچنين نوري روايتي را از او نقل می کند. ر.ك: نوري، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۴. همچنين ر.ك: ابن

كثير، البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۲۹۴؛ تاريخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۲.

۷۷. «أبي الوضي و كان من فرسان علي بن علي شرطة الخمس». محمد بن اسماعيل بخاري، التاريخ الصغير، ج ۱، ص ۲۷۵.